

سیاهگل

شکست تاکتیکی یا استراتژیک؟

قدم اول هر راه سترگ
با شکست هم نفس است .
درسی گیریم از این جانبازان
واژگون گردانیم
قصر فرعونسی ضحاک زمان
.....

حماسه سیاهگل سرآغاز مبارزه مسلحانه خلق ایران است . رفقای ما با شلیک گلوله های خود در جنگهای سیاهگل مبارزه ای را آغاز کردند که در شرایط جامعه ما تنها در بستر آن ، خلق می توانست و می تواند مبارزه کند ، باقی بماند ، رشد کند و حاکمیت امپریالیستی را نابود سازد .
رزمندگان سیاهگل توده ها را به مبارزه ای فرا خواندند که خود در پیشاپیش آن قرار گرفته بودند و با شهادت خود به توده ها نشان دادند که به پیروزی مبارزه ایمان دارند . تنها کسانی که به حقانیت آرمانهای خود و راه رسیدن به آن اعتقاد دارند می توانند چنین قهرمانانه مرگ را بپذیرند . اگر تا آن زمان عناصر روشنفکر توده ها را به مبارزه (به شکلی از مبارزه) دعوت میکردند اما خود در کناری ایستاده بودند ، اگر تا آن زمان عناصر روشنفکر تنها آن شکل از مبارزه را صحیح میدانستند که توده ها خود انجام دهند و انتظار رهبری و یاری روشنفکران را نداشته باشند تا اینان بتوانند در پشت سر توده ها و نه در صف مقدم آن حرکت کنند و در واقع " مبارزه بی خطری " ! ! را انجام دهند ، رزمندگان سیاهگل نشان دادند که عناصر آگاه چگونه باید به انجام وظایف تاریخی خود بپردازند و چگونه باید در پیشاپیش مبارزات توده ها قرار گیرند . رفقای ما برای اولین بار در جنبش کمونیستی ایران نشان دادند که چگونه باید شکست ها و پیروزی ها و عملکرد مبارزه طبقاتی را با قوانین خود مبارزه طبقاتی سنجید و ارزیابی نمود تا آنزمان رژیم مزدور محمد رضا شاه با تبلیغات جهنمی خود به روشنفکران و توده ها اینچنین وانمود کرده بود که باید هر حرکت مبارزاتی را با کمیته ها و قوانین ریاضی ارزیابی نمود و عناصر فرصت طلب نیز برای توجیه بی عقلی خود مبلغ این تئوری گشته بودند . آنها همواره از این سخن می گفتند که در برابر ارتش چند صد هزار نفری شاهنشاهی و فلان عدد تانک و پهپوسان عدد هلیکوپتر و چه می توان کرد ؟ و آنها هیچگاه نخواستند که بفهمند مبارزات توده ها مراحل کمی و کیفی ای را خواهد گذراند که تنها در حوزه حرکت اجتماعی قابل بررسی است . جنبش اخیر خلق ما صحت تئوریهای رفقای چریک فدائی را بخوبی نشان داد .

رفقای ما در تحلیل مشخص خود از شرایط میهنمان به این نکته پی بردند که آنچه موجب رکود و خمود مبارزات توده ها است چیزی جز مجموعه ای عوامل روبنایی نیست . آنها با تکیه بر آموزشها لنین بخوبی درک کرده بودند که هیچگاه امپریالیسم نمی تواند در جامعه ای تحت سلطه ، مناسباتی تولیدی برقرار نماید که رشد یابندگی نیروهای مولده را به همراه داشته باشد ، پس شرایط عینی برای یک انقلاب دموکراتیک نوین وجود دارد . سالها بود که جنبش کمونیستی از خود می پرسید دلیل فقدان جنبشهای وسیع توده های خود بخودی چیست و رفقای ما توانستند بسا برخوردار از دیالکتیکی با واقمیتهای جامعه ، پاسخ این سؤال را کشف کنند و در عمل از تئوریهای خود بهره گیرند .

اپورتونیستها همواره کوشیده اند تا با مخدوش کردن نظرات رفقای سیاهگل تئوریهای خود را به اثبات برسانند . آنها همواره صحبت از آن میکنند که گویا رفقای سیاهگل انتظار داشتند که توده های دهقانی فی الفور به آنان بپیوندند . اما هنگامی که شما از آنها بخواهید تسلأ استدلال خود را ادامه دهند آنها به ناچار آشکار خواهند کرد که هدفشان از این بحث تنها در

این است که دست آخر ثابت کنند که در سال ۴۹ شوده های دهقانی در درون مناسبات تولیدی رشد یابنده ای به امر تولید اشتغال داشتند که آنان را از وضع موجود راضی می نمود، بدینگونه دست خود را رو میکنند. اما اکنون که بنده ترس از قدرت از دهقانان برداشته شده است آنها برای شما خواهند گفت که چگونه سالهاست در فقر و تنگدستی ای زندگی میکنند که در یک تحلیل عمیق حاصل گسترش مناسبات امپریالیستی در روستا بوده است. بالا رفتن هزینه تولید برای رقابت با محصولات ماشا به امپریالیستی در بازار، اجبار به تولید محصولات که به نازل ترین قیمت باید به کارخانجات امپریالیستی فروخته میشد، خرید کود و ابزار و ماشین آلات... کشاورزی تولید امپریالیسم به حداکثر قیمت و فروش محصولات دسترنج دهقانان به حداقل قیمت افزایش استعمار بوسیله بانکها، شرکتهای تعاونی و شرکتهای سهامی زراعی و... برداشست اقسالی و اجاره زمین، کوتاه شدن دست دهقانان از منابع طبیعی چون مرتع، جنگل، شکار و ماهیگیری که تا قبل از آن بخشی از هزینه زندگی روستاییان را تامین میکرد پرداخت باج به دولت امپریالیستی همچون حق مرتع، حق آید... همه و همه آنچه انچه ان زندگی را بدینگونه دهقانان تنگ ساخته بود که بسیاری از آنان روستاها را رها کردند و به شهرها گریختند.

اپورتونیستها برای اثبات گفتار خود در عین شکست سیاسی طبق معمول به سطحی ترین دلایل متوسل میشوند تا مبارزه رفتاری سیاسی را مبارزه ای آنارشیستی و آوانتوریستی و بی عملی خود را عین عمل قلمداد کنند. آنها درباره این نکته گفتگو میکنند که برخی از رفقای سیاسی سیاسیها شکل روستاییان دستگیر شدند و آنها را دلیلی برای اثبات گفته های خود میدانند. اما اگر بفراوانند واقعبینت را بفهمند (که نمیخواهند) تنها کافی است که به تجربه انقلاب کوبا مراجعه کنند تا بفهمند که چگونه گفتار آنها جز مشتبی دلیل بوج چیز دیگری نیست. مگر نه اینکه انقلاب کوبا پیروز شد؟ پیروزی انقلاب خود نشان دهنده این نکته است که شرایط عینی انقلاب در کوبا وجود داشته است. پس چرا "چه گوارا" میگوید که تا هنگامی که جریک در منطقه عملیاتی خود به یک نیروی مادی و قدرتمند تبدیل نشده است نمیتواند به روستاییان اعتماد کند و بسیاری دیگر تا چنین مرحله اصل عدم اعتماد مطلق به دهقانان را مطرح می کنند؟ چه گوارا واقعبینت را می بیند و اپورتونیستها آنچه را که میخواهند بعنوان واقعبینت وجود داشته باشد. چه گوارا می فهمید که چگونه ترس از حاکمیت برخی از دهقانان را ناگزیر از واکنشهایی میکنند. این واکنشها نه به خاطر مخالفت با جریک و اهداف او بلکه بخاطر ترس از حاکمیت است. از اپورتونیستها بخواهید که حداقل یکبار هم که شده است با قدرت خاطرات جنگ انقلابی کوبا را بتوانند. رفقای ما خیلی خوب میدانستند که دهقانان بسیار دیر به آنها خواهند پیوست. آنها میدانستند که این پروسه بمراقب اولانی تر از کوبا خواهد بود. تجربه امپریالیسم در مبارزه بر علیه جنگ جریکی، خفقان و سرکوب گسترده رژیم، عدم وجود جنبشهای خود بخودی وسیع دهقانی در مدت زمانی اولانی، فقدان جنبش سیاسی لازم در میان توده های دهقانی عدم اعتماد به عناصر آگاه و پیشرو و با ان نتیجه عدم اعتماد به شکل مبارزاتی ای که پیشا جنگ ارائه میدهند، همه و همه عواملی بودند که به سود دشمن عمل مینمود، ولی شرایط تاریخی جامعه ما بگونه ای بود که هیچیک از این عوامل نمیتوانست جلو بست و گسترش مبارزه را سد نماید. این عوامل گرچه موافقی در پروسه طلب حمایت معنوی و مادی و سر باز گیری از میان دهقانان بسود ولی هیچکدام نمیتوانست در پروسه استراتژیک مبارزه از تشکیل ارتش خلق جلوگیری نماید.

رفقای سیاسیها شکل میدانستند که تا قبل از سر باز گیری از میان دهقانان عملیات نظامی آنها نمی تواند جهت اصلی خود را بر تعرض و جهت گرد کردن ماشین دولتی بنهد بلکه این جنبه تبلیغی عملیات بود که وجه غالب آنها تشکیل میداد. و درست به همین خاطر بود که شکست نظامی در سیاستها شکل پیروزیهای سیاسی را بدستمال داشت. آنچه ان پیروزی که قبل از آنکه حاکمیت بتواند فریاد شادی سردهد، قبل از آنکه اپورتونیستها با دلی شاد و چهره ایی نمکین بتوانند ندبه سردهند که عده ای "جوان" جان خود را در راهی بیپوده تلف کردند، نتایج آن آشکار

گردید و جامعه را لرزاند. همه جا سخن از سیاهکل بود، تمامی جامعه به تفکر درباره آن پرداخت و علیرغم خواست حاکمیت، جو سیاسی ششاد و فریاد "فرسیو مرگت مبارک" در تمامی دانشگاهها اثر مبارزه سیاهکل و ادامه مبارزه را بهینه نشان داد و رژیم مزدور را خشمگین و ناامید ساخت و اپورتونیستها را به کنج سوراخهایشان راند. دیگر کوردلان هم نمی توانستند صحبتی از شکست مبارزه مسلحانه نمایند و این درست همان چیزی بود که رفقای سیاهکل آگاهانه از مبارزه خود انتظار داشتند. هنگامیکه رفقای رزمنده سیاهکل را به زندان اوین منتقل کردند این زندان تقریباً خالی از زندانی بود. یکی از نگهبانان زندان از رفیق صفائی پرسید که با این عده قلیل از دست شما چه کاری ساخته بود و رفیق صفائی با و پاسخ داد که تا یکسال دیگر این زندان مملو از زندانیان سیاسی خواهد شد. و یکسال بعد آنچنان نیروی به صحنه مبارزه وارد شد که نه تنها در زندان اوین بلکه در تمامی زندانهای رژیم جایی خالی وجود نداشت و نگهبان زندان اوین حیران از زندانیان سیاسی سوال میکرد که صفائی از کجا اینرا میدانست؟ و این سوالیست که اپورتونیستها نیز از خود می کنند: صفائی از کجا میدانست که چنین نیروی عظیمی به مبارزه رو خواهد آورد؟

شکست تاکتیکی سیاهکل پیروزیهای بعدی را بدنبال داشت و این نشان داد که چگونه با داشتن یک استراتژی انقلابی شکستهای تاکتیکی سکونی برای پیروزیهای بعدی خواهند بود. اپورتونیستها معتقدند که شکست سیاهکل، شکستی استراتژیک بوده است. به نظر آنان سیاهکل از آنجهت شکست خورد که شرایط عینی، چنین شیوه مبارزه ای را از قبل محکوم به شکست کرده بود. اما بسیاری از اینان هنوز هم نمی توانند این نکته را آشکارا بیان کنند. به غاصبین نام سازمان ما نگاه کنید. از نظر آنها سیاهکل شکلی از مبارزه را ارائه داد که توده ها را به کجراه میکشاند. مگر نه آنست که از نظر این اپورتونیستها در آنزمان باید در جهت ایجاد حزب طبقه کارگر کوشش میشد، پس سیاهکل تنها مانعی در این راه بود. اما این غاصبین نمی توانند آشکارا بگویند که سیاهکل شکستی استراتژیک بوده است، آنارشیستی بوده است و... پس با این مسئله رندانه برخورد میکنند. آنان اصلاً هم از رستاخیز سیاهکل ستایش میکنند ولی نه بعنوان آغاز مبارزه مسلحانه خلق بلکه بعنوان "تولد سازمان چریکهای فدائی خلق" و بدین ترتیب میکوشند بسیاری از مسائل را به شیوه ای کاسبکارانه مخدوش کنند. رستاخیز سیاهکل را از نقطه عطفی در مبارزه خلق به سطح یک مسئله درون سازمانی تنزل دهند و از اهمیت واقعی آن بکاهند. تئوریهای پوسیده و "حزب توده ای" خود را با توسل به کتیف ترین شیوه در ذهن هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق فرو کنند. باید نقاب را از چهره آنان برداشت و از آنان خواست که صریحاً بگویند که رستاخیز سیاهکل شکستی تاکتیکی بود یا استراتژیک؟ رزمندگان سیاهکل با اعتقاد به مشی انقلابی و عشق به خلق مبارزه ای را آغاز کردند که سالها سکوت و خفقان را در هم شکست و راهگشای مبارزات خلق گردید. آنان آگاهانه مبارزه کردند. پس آنجا که لازم شد شهادت رانیز به آسودگی پذیرفتند. خون سرخشان درخت انقلاب را آبیاری کرد و راه سرخشان راه فرزندان راستین خلق گشت. یادشان گرامی باد.

درود بسی پایان به رزمندگان رستاخیز سیاهکل
زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به
آزادی است

هر چه مستحکمتر باد صفوف چریکهای فدائی خلق
نابود باد نفوذ مودیانه اپورتونیسم در جنبش
کمونیستی ایران
مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش